

THE FORTY RULES OF LOVE
ELIF SHAFAK

الیف شافاک

چهل قانون عشق

مترجم: بهاره مظاهری

مدیر هنری: سعید زاشکائی

مدیر تولید: محمد علی صحرانورد

طراحی گرافیک: کارگاه فیلم و گرافیک سپاس

صفحه آرایی: عادلہ نقشین پور

ناظر چاپ: محسن کریمی پور

ناظر فنی: اسفندیار نوروزی / مرجان نامدار

لینتوگرافی: اطلس چاپ

چاپخانه: سبز آرنج

نوبت چاپ: اول

زمان چاپ: ۱۴۰۱

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۲۴-۹۸-۹

تهران / خیابان ایرانشهر / تقاطع سمیه / کوچه ظهیرالاسلام / شماره ۵ / واحد ۶

تلفن: ۸۸۸۴۰۳۶۹

مرکز پخش: تهران / خیابان انقلاب / شماره ۱۲۹۰

تلفن: ۶۶۴۰۴۵۳۲

کارگاه فیلم و گرافیک

سپاس



SHAFAK

shafak, Elif

شافاک، الیف

۴۰ قانون عشق / الیف شافاک : مترجم بهاره معاصری

تهران: کارگاه فیلم و گرافیک سیاس، ۱۴۰۰.

از مجموعه‌ی «خلاصه‌ی برترین‌های ادبیات جهان»

ISBN: 978-622-6824-98-9

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

The Forty Rules of Love

عنوان اصلی:

داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۱ م.

مطاهری، بهاره، ۱۳۷۵ - مترجم

۸۱۳/۶

PS۳۶۱۳

۱۴۰۰

۸۶۹۵۰۸۷

کتابخانه ملی ایران

فهرست مطالب

۱۳	مقدمه
۵۵	عشق
۵۷	خنده
۶۹	فصل اول: آب
۱۴۷	فصل دوم: آب
۱۹۹	فصل سوم: باد
۲۹۳	فصل چهارم: آتش
۳۴۱	فصل پنجم: بستی

www.ketab.ir

مقاله

اگر سنگی را درون آب روان بیندازی، احتمالاً اتفاق خاصی نمی‌افتد. سطح آب ضمن خراش کوچکی که برمی‌دارد، پذیرای موج‌های خیلی می‌شود و در ادامه، صدای «تاب» ضعیفی که هنوز به گوش نرسیده، در هیاهوی رودخانه خاموش می‌شود؛ همین و بس. حال اگر همین سنگ را داخل برکه پرتاب کنی، تأثیر آن را به وضوح و برای مدتی طولانی مشاهده خواهی کرد. همین سنگ آرامش آب‌های ساکن را برهم خواهد زد.

در محل برخورد سنگ و آب حلقه‌ای می‌روید، حلقه‌ای که در چشم برهم‌زدنی بارها و بارها آبستنِ هزاران حلقه دیگر می‌شود. یک سنگ کوچک چه کارها که نمی‌کند! پژواک حلقه‌ها در سطح آب پخش می‌شود و تا به خودت بیایی همه‌جا را دربر گرفته، از دل هر دایره دایره‌ای دیگر می‌روید تا زمانی که آخرین حلقه به ساحل می‌رسد و ناپدید می‌شود. رود به شوریدگی عادت دارد. اما بر که با این آشفته‌گی‌ها بیگانه است و فقط یک سنگ‌ریزه‌ی کوچک برای زیرورو کردنش کافی است. بر که بعد از برخورد سنگ، دیگر آن بر که قبلی نمی‌شود.

زندگیِ الا روینشتاین از همان ابتدا در نظرش همان

برکهای آرام و راکد بود. الا در آستانهی چهل سالگی قرار داشت. تمام عاداتها، احتیاجات و اولویتهای زندگیاش مشخص و قابل پیشبینی بود. بالاین حال، این یکنواختی برای او خسته کننده نبود. طی بیست سال گذشته در تمام آرزوها، تصمیمات و حتی انتخاب دوستان خود منافع ازدواجش را در نظر گرفته بود. همسر او، دیوید، دندانپزشک موفق، سخت کوش و ثروتمندی بود. الا همیشه از ته دل می دانست که با دیوید رابطه عمیقی ندارد. او خیال می کرد در زندگی مشترک، مخصوصاً زندگی کسانی که مدت زیادی از ازدواجشان می گذشت، اولویتهای مهم تری نسبت به عشق و علاقه وجود دارد، از جمله تفاهم، مهربانی،

محبت و مهم‌تر از همه گذشت و بخشش. عشق بعد از تمام این مسائل قرار می‌گرفت. از نظر او عشق و عاشقی فقط در رمان‌ها و فیلم‌های عاشقانه وجود داشت، جایی که قهرمان‌های داستان هیجان‌انگیزتر و جالب‌تر از مردم معمولی بودند و عشق آن‌ها دست کمی از افسانه‌های بزرگ نداشت.

اولویت زندگی او فرزندانش بودند. او مادرِ دختر دانشجوی زیبایی به نام ژانت و دو قلوهای نوجوانی به نام اورلی (دختر) و آوی (پسر) بود. همچنین، یک سگ شکاری طلایی به نام سایه داشت که از تولدگی رفیق و همدم شاد و شنگول الا در پیاده‌روی صبحگاهی او بود. اگرچه اکنون به علت کهولت سن و چاقی‌اش

زمان مرگش نزدیک بود اما الا ترجیح می‌داد به این موضوع فکر نکند. الا چنین شخصیتی داشت. هیچ وقت توان پذیرش مرگ و نیستی را نداشت، خواه مرگ یک عادت باشد، خواه یک رابطه و ازدواج.

خانواده روبینشتاین در شهر نورتمپتن واقع در ایالت ماساچوست آمریکا، در خانه‌ای سلطنتی زندگی می‌کردند که با وجود اینکه به تعمیرات نیاز داشت باز هم پرزرق و برق بود. آن‌ها علاوه بر این خانه دو آپارتمان لوکس دیگر در بوستون و رود آیلند نیز داشتند. الا و دیوید برای به دست آوردن تمام دارایی‌های خود به سختی تلاش کرده بودند. شاید از نظر برخی آدم‌ها داشتن خانه‌ای به این بزرگی و پُر از بچه، آن هم با لوازم شیک

و فاخر و پیچیدن بوی کیک خانگی در آن امری عادی
تلقی می‌شد اما برای دیوید و الا تصویری از یک زندگی
عالی و ایدئال به حساب می‌آمد. آن‌ها زندگی خود
را براساس چنین دیدگاه‌هایی بنا کرده بودند. اگرچه
نمی‌توانستند به تمام تصورات ذهنی خود جامه عمل بپوشانند
اما بسیاری از آن آرزوها را به خاطره تبدیل کردند.
شوهر الا سال قبل در روز ولنتاین گردنبند الماسی
به شکل قلب را به همراه کارت تبریکی با این مضمون
به او هدیه داد:

الای عزیزم

همسر آرام، خوش قلب و صبور من، از اینکه مرا همان طور
که هستم پذیرفتی و همسر من شدی از تو ممنونم.
کسی که تا ابد دوستت خواهد داشت.

همسرت دیوید

الا هیچ وقت این موضوع را با دیوید در میان نگذاشته
بود، اما حین خواندن متن کارت تبریک احساس کرده
بود که انگار دارد اعلامیه ترحیمش را می خواند. او با
خودش گفته بود پس از مرگم همین چیزها را درباره
من خواهند نوشت و اگر بخواهند کمی صداقت و
صمیمیت هم به خرج دهند احتمالاً این جملات را در
ادامه بدان اضافه خواهند کرد:

الای عزیز تمام زندگی خودش را وقف همسر و
فرزندشان کرد. او در برابر سختی‌های زندگی به تنهایی
توان ایستادگی نداشت، هرگز قادر به ریسک کردن نبود.
حتی تغییر مارک قهوه‌ای که می‌نوشتید هم برایش بسیار
دشوار بود.

به علت همین ویژگی‌اش هیچ کس به جز خودش نفهمید
که چه اتفاقی افتاد که الا در پاییز سال ۲۰۰۸ بعد از
بیست سال زندگی مشترک درخواست طلاق داد.
اما برای این کارش دلیلی وجود داشت و آن عشق
بود...!

آن‌ها نه تنها در یک شهر بلکه در یک قاره هم زندگی
نمی‌کردند. آن دو نه تنها فرسنگ‌ها از یکدیگر فاصله

داشتند بلکه شخصیتشان نیز از زمین تا آسمان باهم فرق می کرد. سبک زندگی آنها به قدری با یکدیگر متفاوت بود که حتی حضورشان در کنارهم نیز غیرممکن به نظر می رسید، چه برسد به عاشق هم شدنشان. اما این عشق حقیقی شد، آن هم خیلی سریع. سرعت شکل گیری این احساس به قدری زیاد بود که الا تا به خودش بیاید عاشق شده بود و دیگر قادر به مقاومت در برابر آن نبود. اصلاً مگر کسی می توانست در برابر عشق مقاومت کند!

عشق همچون سنگی بود که به ناگاه از ناگجا آباد در برکه ی آرام زندگی الا افتاد و همه چیز را زیرورو کرد.